

ریش از من و اختیارش بدست قاضی غلام!

چند سال قبل، زمانی که دولت نو پای آقای کرزی در کشور تشکیل شد و رئیس دولت برای نخستین بار با کسب آرای ملت به تخت ریاست جمهوری جلوس کرد، گمان میکردم اوضاع نابسامان کشور ما سامان می یابد، درد های مردم ما مداوا میگردد و زخم های دل های شکسته آنها التیام می پذیرد و خلاصه صفحه بی جدیدی در زندگی مردم ما آغاز میگردد و شاید بی خوابی های هموطنان ما پایان یابد و خلاصه رنج ها ختم گردد، اما با گذشت مدت زمانی متوجه شدم که اینها همه خیالاتی بیش نبوده، بلکه نه تنها دردی دوا نگردید و زخمی التیام نپذیرفت، بلکه درد ها فزونی یافت و زخمها به زخم های ناسور و چرکین مبدل گشت؛ کودکان معصوم بیشتری به خیل ایتم سرزمین ما پیوستند و چه بسا مادرانی که با از دست دادن تنها نان آور خانواده خویش کار شان به گدایی، اعتیاد و بسا بدبختی های دیگر گرانید. بر آلام مردم افزوده گشت و بر جمع سوگواری که عزیزان شانرا از دست داده اند افزوده شد.

در طول نخستین دوره کاری آقای کرزی و دولت انتخابی اش وعده و وعید های فراوانی ب مردم داده شد، اما در واقع همه این قول و قرارها در چوکات یک لایحه باقی ماند و بدون شک بمرحله عمل راه نیافت و یا در مسیر عملی ساختن هرگز به اتمام نرسید. اینها همه در حالیکه که میلیارد ها دالر از سراسر جهان بصوب کشور ما سرازیر شد، اما تنها کسانی که از آن منفعت بردند عده ای محدودی بودند که تفرری آنها نه بر اساس لیاقت، علمیت، تخصص، رشته تحصیلی و یا استعداد شان، بلکه بر اساس زد و بند های گروهی، قومی و سلیقه وی صورت پذیرفته بود.

امروز که بیش از ده سال از سرازیر شدن نیرو های تا بدنندان مسلح غرب و در رأس شان امریکا میگذرد، از امنیت خبری نیست و هر روز عده ای از وطنداران ما اختطاف شده، مورد ضرب و شتم قرار گرفته بخاک و خون کشیده شده و به شهادت میرسند. صدها تن از مردم رنجیده افغانستان طی یک دهه اخیر بر اثر بمباران های کور کورکانه نیرو های آیساف به شهادت رسیده اند و اکثراً بعنوان مراکز رهایی طالبان روی آن سرپوش گذاشته شده است، بجز از چند مورد که با اعتراض مردم محل مواجه شده و پس از تحقیقاتی که صورت پذیرفته مشخص شده که زنان و کودکان نیز قربانی این حملات بوده اند که با اظهار یک تأسف از سوی رهبری نیرو های ناتو به فراموشی سپرده شده است. بدین ترتیب آقای کرزی نیز برای اینکه هم کام بدست آید و هم یار نرنجد، گاهی زبان به انتقاد گشوده و از روند تحركات نیروهای خارجی و برخورد آنها با مردم شکوه سر میدهد، اما آیا نتیجه ای از آن گرفته است؟ متأسفانه که باز هم همان آتش و همان کاسه بوده و است. اینها یک بعد قضیه و بعد دیگر آن مسئله صلح با قاتلین مردم، متصدیان و مسببین ویرانی، دهشت افگنی و یغما گران سرمایه های مادی و معنوی سرزمین ما یعنی گروه منحوس طالبان میباشد که دولت بطور مداوم به ارسال دعوت نامه های رنگین و پر آب و تاب برای شان مبادرت ورزیده و با تأسف که هرگز چراغ سبزی از جانب مقابل برایش نشان داده نشده است، درحالیکه آقای کرزی همواره گروه طالبان را برادران خویش خوانده است. اما همین برادران پاس این حاتم بخشی های برادر بزرگتر را نگه نداشته، نمکدان را شکسته و برادر خورد تر خود یعنی احمد ولی کرزی را نیز به قتل رسانیدند. اما آیا میتوان قبول کرد که با وجود اینکه برادر خوانده هایش، بردار واقعی او را به قتل رسانیدند باز هم او به صلح با آنها پا فشاری کند؟ اما با وجود همه این حرفها او آگاهانه و یا ناآگاهانه باین عمل خویش ادامه میدهد که بدون شک نتیجه گیری میشود که کاغذ دیکنه شده ای بدستش داده میشود و او ناگزیر است بدان عمل نماید. چنانچه طی حد اقل پنج سال اخیر ما شاهد زد و بند های سیاسی و پشت پرده نیروهای انگلیس و امریکا در داخل و خارج کشور بودیم و چنین نتیجه گیری میتوان کرد که از نگاه نظامی این نیروهای تا بدنندان مسلح جهانی در مقابل یک گروه در ظاهر پا برهنه احساس ناتوانی نموده و در تلاش برای ساختن یک بینی خمیری برای خویش می باشند تا به نحوی پای در گل مانده ای خویش را بیرون بکشند و برای شان فرقی نمیکند که این زد و بند ها به چه قیمتی بدست می آید و بدون شک این مردم افغانستان است که باید قیمت این معاملات پشت پرده را بپردازند. سؤال اینجاست که اگر نیروهای طالبان تروریست هستند، پس چگونه تلاش برای شریک ساختن آنها در قدرت سیاسی کشور همچنان ادامه دارد و اگر هم تروریست نیستند پس حضور نیروهای متشکل از هفتاد و دو ملت جهان در افغانستان به بهانه مقابله با تروریسم چه معنی دارد؟

در این شکی نیست که پدید آمدن گروه طالبان کار آبی - اس - آبی پاکستان و جنرالان کارکشته تربیه یافته توسط نیروهای انگلیس در آنکشور بوده و است، اما چه کسی از آبی - اس - آبی حمایت نموده، میکند و خواهد نمود؟ بر

اساس برداشت های واقعی و عینی موجود در نظام اداری جهان، زمانیکه غربی ها وجود نظامی روسها را در افغانستان نظاره گر بودند، ب فکر انتقام و فروپاشی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی آنهم با استفاده از مردم بیچاره و مظلوم ولی حساس و احساساتی افغانستان شدند و از آنجاییکه از کشورهای همسایه افغانستان مانند چین که مرز کوتاهی با افغانستان دارد و کشور ایران که با وجود داشتن مرز طولانی با کشور ما رابطه سیاسی با امریکا نداشت، ناگزیر از کشور پاکستان و سازمان جاسوسی آی - اس - آی تقاضا نمودند که زمینه انتقال سلاح برای نیروهای جهادی افغانستان را از طریق آنکشور فراهم سازد و به تربیه نظامی این نیروها نیز تا حدی بپردازد. اما میدانید که مواد این توافقنامه بر چه اساسی استوار بود؟

بگمان اغلب دولت پاکستان در مقابل این درخواست امریکا و در رأس آن سازمان سی آی ای به اساس این شروط آنرا پذیرفت :

۱ - امریکا و در کل کشورهای غربی حق نظارت بر توزیع سلاح، پول و غیره امکاناتی را که آنها بنام نیروهای جهادی به پاکستان تحویل میدهند ندارند.

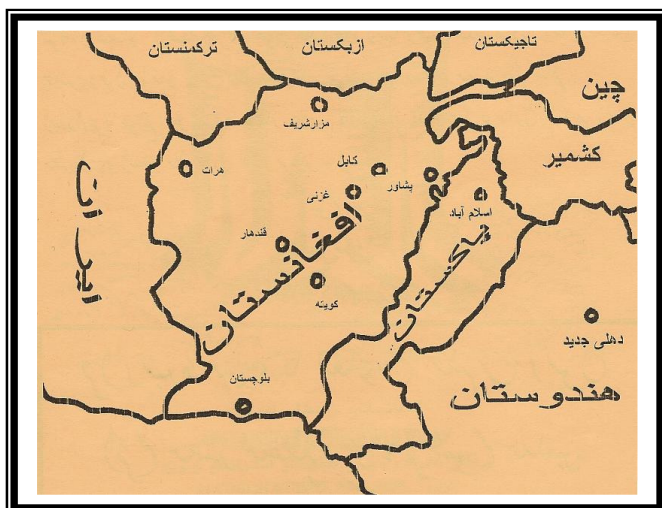
۲ - پاکستان حق دارد تا سلاح های نو و مدرن اهدایی غرب را با سلاح های کهنه و فرسوده اش که از زمان جدایی آنکشور از هندوستان یعنی پس از سال ۱۹۴۷ در دست دارد جایگزین و سلاح های کهنه را به مجاهدین افغانستان بدهد.

۳ - در توزیع سایر امکانات که بر چه منوالی به نیرو های جهادی داده میشود، هیچ کشوری حق تشبث را نداشته و این پاکستان است که مشخص میکند به چه کسی چه چیزی بدهد.

۴ - نقشه عمومی افغانستان و کروکی مناطق مختلف آن که با استفاده از دستگاه های جاسوسی غرب توسط ستلایت ها و غیره بدست آمده می بایست در اختیار پاکستان گذاشته شود تا دقیقاً بداند که چه جاهایی را باید در پلان از بین بردن بگنجانند.

۵ - پاکستان حق خود میداند که از نیرو های جهادی که متأسفانه اکثراً با فقر فرهنگی رشد و نمو نموده بودند و با استفاده از احساسات پاک خویش کمر همت به جهاد در مقابل نیروهای شوروی و کمونیستان بسته بودند، بخواهد که چگونه زیر بنای کشور افغانستان را متلاشی سازند، چگونه بند های برق، ساختمان های دولتی، میدان های هوایی، پل ها و پلچک ها، موزیم ها و غیره بنای تاریخی کشور را منفجر ساخته و دار و ندار کشور خود را از بین ببرند، غافل از اینکه تمام این سرمایه ها مسلماً پس از فروپاشی دولت مزدور، دوباره مورد استفاده قرار میگردد.

۶ - دولت پاکستان که متوجه مسئله پیمان نا میمون دیورند و فرا رسیدن پایان آن قرارداد و در نهایت خود را ملزم به برگرداندن مناطق مندرج در این پیمان میدانست، با استفاده از این فرصت تلاش برای بعیلین دایمی این مناطق را آغاز و آنتشی را در کشور ما بر افروخت که هرگز هیچ دولتی فرصت بازخواست درین مورد را نداشته باشد و بقول معروف همه را کلافه و سردرگم نموده است. آنها میدانستند با استقرار صلح در افغانستان و روی کار آمدن یک دولت نسبتاً قدرتمند و مردمی، پاکستان تمام مناطق مندرج در معاهده دیورند را از دست میدهد و از پاکستان اصلی چیز زیادی باقی نخواهد ماند.



چنانچه پس خروج نیرو های شوروی و فروپاشی دولت پوشالی کمونیستان در افغانستان از یکطرف و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سطح جهانی از سوی دیگر و به قدرت رسیدن نیروهای مجاهدین در افغانستان، پاکستان با روش تخریبی و موزیانه آتش تفرقه و نفاق میان مجاهدین را شعله ور ساخت و جنگ های تنظیمی را در کشور دامن زد که بیشترین ضربه را در طی یکی دو سال نخست حکومت مجاهدین به افغانستان وارد نمود و با استفاده از نیرو های نا راضی چون حزب حکمتیار شهر کابل را به راکت بست و بیش از هفتاد فی صد پایتخت را به ویرانه ای مبدل ساخت که هنوز هم با گذشت قریب دو دهه از آن کاملاً پاکسازی و آباد نشده است.

آری ! جنرالان مکار آی - اس - آی چون جنرال حمید گل و جنرال بابر و غیره احساس میکردند شاید

این عمل شان آنها را باهدف کلی ایشان نرساند در صدد بوجود آوردن و تشکیل نیروی دیگری برآمدند و سازمان دهشت افکن طالبان را ساختند تا با مسلح نمودن آنها قدمی بسوی اهداف نا میمون خویش نزدیک تر شوند. چنانچه به طالبان

وظیفه داده بودند که با کسب قدرت در کشور و دسترسی به سرمایه های ملی و تاریخی آن، آنچه را که قابل انتقال میباشد باید به پاکستان منتقل سازند و هرآن چیزیکه امکان انتقال دادن آن ناممکن باشد، میبایست نابود و از بین برده شود، که بطور نمونه منهدم ساختن بنهای تاریخی بامیان (بودا) یکی از این اهداف بود که بدان دست یازیدند. در طی دوران حکومت طالبان ما شاهد به یغما بردن سرمایه های ملی کشور خود از یکطرف و ایجاد و رعب و وحشت از سوی دیگر بودیم. ما دیدیم که چگونه دستگاه های تلویزیون و ویدیو در خیابان های شهر کابل به دار آویخته شدند، ما دیدیم که چگونه انسانهای بیگناه بخاک و خون کشیده شدند تا اینکه حادثه پلان شده صهیونیستها در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در امریکا رقم خورد و این بهانه ای گردید برای اشغال افغانستان توسط نیرو های هفتاد و دو ملت !!! اما کار پاکستان به اینجا خاتمه نپذیرفت، از یکسو بعنوان همکاری در مبارزه با تروریسم با غرب جیب های کلانی برای کسب مبالغ هنگفتی از آنها دوختند و از سوی دیگر به اعاشه و ابائت طالبان ادامه داده و در مدارس پنجاب و کوئته به شستشوی مغزی جوانان ناآگاه و محتاج پرداختند و به زعم خود شان کلید درب بهشت را در یکدست شان گذاشتند و بمبی را در دست دیگرشان و در اذهان شان چنین فرو بردند که هرگاه این بمب دست داشته را منفجر و عده ای را بخاک و خون بکشید، با کلید دست داشته خود بدون چون و چرا به بهشت خواهید رفت !!!، غافل از اینکه بهشت را به بها دهند و نه به بهانه.

آری! آنها مسئله انتحار را رواج دادند و از آن پس ما شاهد کشتار انسانهای بی دفاع بودیم، هستیم و به احتمال زیاد خواهیم بود.

و اما دولت کابل که طی چند ماه اخیر متحمل ضایعات فراوان نیرو های فکری و نظامی خویش در نقاط مختلف کشور و آنهم بر اساس حملات انتحاری بوده، راهی جز صلح با قاتلین ملت برای بقای عمر خویش نمیدید، از اینرو اقدام به تشکیل شورای عالی صلح نمود و در رأس آن پروفیسور برهان الدین ربانی، رئیس جمهور سابق و رهبر حزب جمعیت اسلامی در دوران جهاد را گماشت و باین عقیده که آقای ربانی با شناختی که از پاکستانی ها دارد شاید بتواند آنها را قانع سازد تا بر طالبان بقبولانند که به دور میز مذاکره بنشینند و در قدرت سیاسی حاکم در کشور بپیوندند. این یک طرف قضیه است و در طرف دیگر قضیه نیروهای های غربی قرار دارند که در پشت پرده نشست هایی را با طالبان انجام داده و احتمالاً به توافقاتی نیز دست یافته اند که حتی خود آقای کرزی نیز احتمالاً از آن بی خبر خواهد بود و از قرار معلوم بر مبنای این نشست ها به زودی نمایندگی رسمی از طالبان در کشور قطر گشایش می یابد، ولی نکته قابل تأمل اینست که با پیوست عده ای از نیرو های شاخص طالبان طی سالهای قبل، چگونه دولت مسئولیت های مهمی را به آنها سپرده است. بطور مثال میتوان از **رحمت الله واحدیار** نام برد که در زمان حاکمیت طالبان بحیث وزیر امور مهاجرین ایفای وظیفه می نمود و امروزه عضویت شورای عالی صلح را کمایی نموده و در کنار آقای ربانی کار میکرد. قتل پروفیسور برهان الدین ربانی آنهم در منزلش بدون شک کاریست پلانیزه شده که از قبل با برنامه ریزی دقیق زمینه عملی ساختن آن فراهم گشته است، چنانچه گفته شده که شخص انتحار کننده سه شب را در منزل رحمت الله واحدیار عضو شورای عالی صلح سپری نموده و این درست زمانی بوده که آقای ربانی طی سفری به خارج از کشور رفته بود که با تیلیفون های مکرر عده ای از مقامات دولت که نام شان فاش نشده و ادار به بازگشت به کابل و قبول دیدار با شخص انتحار کننده میگردد و آنهم در منزل شخصی اش که شخص انتحار کننده در نخستین لحظات ورود به منزل وی به بهانه ادای تعظیم سر خود را خم نموده و به سینه آقای ربانی زده و بمب جا سازی شده اش را که لابلای لنگی (دستار) خود بدانجا برده بود منفجر و همزمان باعث قتل خود و پروفیسور ربانی میشود. گفته میشود که در این حادثه کسان دیگری از جمله معصوم استانکزی معاون شورای عالی صلح و رحمت الله واحدیار عضو شورای عالی صلح و کسان دیگری نیز حضور داشتند که تئی چند مجروح و احتمالاً شاید کسان دیگری نیز به قتل رسیده باشند. طبق گزارشات زمانیکه شخص انتحار کننده وارد منزل آقای ربانی میشده به تقاضای آقای واحدیار از مأمورین امنیتی خواسته میشود که وی را تلاشی نکنند، چون فرستاده ویژه ای طالبان و عضو ارشد شورای کوئته می باشد!!!

بر فرض محال که او چنین تقاضایی را از مأمورین امنیتی نموده باشد، آیا این نیرو ها که وابسته به اداره امنیت ملی کشور میباشدند مؤظف به اطاعت از او بودند یا خیر؟

با این حادثه ایکه به وقوع پیوست، زنگ خطری در سراسر افغانستان به صدا درآمد که از یکطرف معنای اصلی آن بی کفایتی اداره امنیت ملی در افغانستان و آنهم در قلب کشور، کابل میباشد و از طرف دیگر برتری سازمان یافته نیرو های طالبان را میرساند که چگونه مهره های مزدور خویش را در جاهای مشخص و مهم جابجا می نمایند.

و خدا میداند چه تعداد دیگری از این نیروها در پستهای مختلف دولتی گماشته شدند تا در روز مبدا به درد بخورند، چنانچه بر اساس صحبت یکی از سخنگویان طالبان در چند هفته قبل که اعلام کرد ما در اکثر مراکز دولتی نیرو داریم به این گفتار شان مهر تصدیق باید زد. سؤال اینجاست که دیگر چگونه میتوان به نیروهای تحت امر اداره امنیت ملی اعتماد کرد که آنها قادر به صیانت و پاسداری از مردم و کشور در مقابل حملات بیگانگان خواهند بود یا خیر؟ زیرا اخیراً شفیق الله طاهری مسئول رسانه های اداره استخبارات افغانستان در کابل به ارتباط قتل برهان الدین ربانی گفت که آنان از ورود این فرد به افغانستان و برنامه دیدار او با آقای ربانی، رئیس شورای عالی صلح، بی اطلاع بوده اند!

اگر واقعاً چنین باشد پس باید گفت بدا بحال مردم بیچاره ما که دل به چه کسانی خوش نموده اند تا امنیت آنها را تأمین نماید.

و اما بر میگیریم به موقف جناب رئیس جمهور آقای کرزی که متأسفانه در مقام تصمیم گیری برای کشور و آینده آن سردرگم شده و بیم آن می رود تا او را خواسته و یا ناخواسته به امضای توافقنامه هایی وادار سازند و به احتمال زیاد شاه شجاع دیگری از او خواهند ساخت، چنانچه طبق گفته داکتر دادفر سپنتا مشاور امنیت ملی ریاست جمهوری قرار است بزودی سند همکاری های نظامی و ایجاد پایگاه دائمی نیروهای نظامی امریکا در افغانستان به امضاء برسد. اما آیا شخص کرزی دانسته به چنین اقداماتی دست میزند و یا کسان دیگری اند که برایش خط مشی تعیین میکنند و تصمیم میگیرند و خواسته یا ناخواسته او را به قبول مسایلی وادار می سازند که در نتیجه انسانرا به یاد ظرب المثل معروفی می اندازد که در شهر ادب پرور هرات به کسانی اطلاق میشود که از خود هیچگونه اراده و اختیاری ندارند ، یعنی **ریش از من و اختیارش به دست قاضی غلام** و قاضی غلام آقای کرزی نیز کسی نیست جز مهره های مرموز و تربیه یافته سازمان سی آی ای. به امید استقرار صلح به معنای واقعی کلمه در افغانستان

پایان